

سرمایه‌داری و محیط زیست

میک بروکس Mick Brooks

ترجمه: علی صادقی

شیوهی تولید سرمایه‌دارانه فاقد برنامه است. تباهی زیست‌محیطی به سادگی کاملاً در بیرون از ترازنامه‌ی مالیِ هر سرمایه‌دارِ منفرد جای دارد. بار دیگر مشاهده می‌کنیم که مجموع همه‌ی محاسبات «عقلانی» افراد^۱ می‌تواند حیات انسان بر روی زمین را از طریق فجایع زیست‌محیطی به خطر بیاندازد.

کانون مدافعان حقوق کارگر - موضوعات زیست‌محیطی مانند گرمایش جهانی، بمب ساعتیِ جمعیت، انرژی هسته‌ای، آلودگی‌ها و غیره همیشه در اخبار رسانه‌ها حضور دارند. حتی حزبی به نام «حزب سبز» (Green Party) وجود دارد، که مدعی است مسائل زیست‌محیطی را در مرکز دغدغه‌های سیاسی‌اش قرار می‌دهد. حزب سبز همچنین ادعا می‌کند که نه راست‌گرا و نه چپ‌گراست، چرا که از دید آنها مسائل زیست‌محیطی فراسوی مقولات سنتیِ طبقه، و شکاف میان فقرا و ثروتمندان جای دارند، یعنی در ورای مقولاتی هستند که مباحث و جناح‌بندی‌های سیاسیِ مرسوم و متعارف را شکل می‌دهند. اما این حرف، ادعای توخالی و مٌحملی (popycock) است. قطعاً مسائل زیست‌محیطی برای همه‌ی ما ساکنین سیاره‌ی زمین اهمیت حیاتی دارند، اما مشکلات زیست‌محیطی و فجایع زیست‌محیطی محتملی که با آنها مواجه می‌شویم ثمرات نظام سرمایه‌داری هستند.

هر کسی که برای مثال گزارشی متعارف درباره‌ی مساله‌ی گرمایش جهانی بخواند، در خواهد یافت که به واسطه‌ی بی‌توجهی و سهل‌انگاری آشکار، این روند ممکن است کل حیات بشر بر روی زمین را به خطر بیاندازد. اما دست نگه دارید و نفس عمیقی بکشید! مگر نه آنکه سرمایه‌دارها هم بر روی این سیاره زندگی می‌کنند؟ آیا آنها از این امکان نفعی خواهند برد که نوع بشر، که فراتر از منافع آنها، شامل وجود خود آنها نیز می‌شود، منقرض شود؟ البته که این رخدادِ محتمل^۲ در حوزه‌ی علایق و منافع آنها نیست. اما اتفاقاتی که تحت نظام سرمایه‌داری رخ می‌دهند تنها بازتاب علاقه و منافع سرمایه‌دارهای منفرد نیستند. بلکه رویدادها از منطق نظام پیروی می‌کنند.

مارکسیسم^۳ تباهی زیست‌محیطی را این گونه توضیح می‌دهد: "از آنجا که

سرمایه‌داران منفرد درگیر تولید و مبادله برای تعقیب سودهای آنی و بیواسطه‌ی خود هستند، تنها نزدیک‌ترین و مستقیم‌ترین نتایج را در نظر می‌گیرند. برای مثال چه چیزی مانع از آن بود که مزرعه‌داران اسپانیایی کوبا درختان دامنه‌ی کوه‌ها را بسوزانند تا از خاکستر آنها کودهایی به دست آورند که تنها برای یک نسل از درختان قهوه‌ی بسیار سودآورشان کفایت می‌کرد؛ در حالی‌که پس از آن، باران‌های سنگین استوایی لایه‌ی فوقانی و بی‌حفاظ زمین‌های به جا مانده در کوهپایه‌ها را به کلی شُستند تا فقط لایه‌های سنگی زیرین بر جای بماند. در پیوند با طبیعت، هم‌چنان‌که با جامعه، شیوه‌ی تولید کنونی به طور برجسته‌ای تنها نسبت به نتایج آنی و بسیار ملموس دغدغه دارد. سپس از اینکه اقداماتی که به نتایج فوری خوشایند منجر می‌شوند، پیامدهای دورتر کاملاً متفاوتی دارند و اغلب به نتایجی با ماهیت متضاد منجر می‌شوند، اظهار شگفتی می‌شود. [انگلس: نقش عامل کار در گذار از میمون به انسان]

جزایر یونان در عهد باستان سکونت‌گاه جمعیت بسیار بزرگ‌تری در مقایسه با امروز بوده‌اند. می‌دانیم این جزایر زمانی پوشیده از درختانی بودند که مانع از فرسایش خاک می‌شدند. "دیده‌ایم که چگونه بزه‌ها مانع از بازتولید جنگل‌ها در یونان شدند." [انگلس: همان منبع] مردمی که درختان را قطع می‌کردند و حیوانات چرنده را وارد جنگل‌ها می‌کردند نادان نبودند. آنها درختان را برای ساخت کشتی‌ها قطع می‌کردند و یا جنگل‌ها را برای گسترش زمین‌های زراعی می‌سوزانند. آنها به پرورش بزه‌ها روی آوردند چون این کار در مقایسه با شخم زدن زمین، شیوه‌ی راحت‌تری برای معیشت آنها بر روی خاک‌های محدود و کم‌پشتشان بود. به طور خلاصه، تصمیمات کوتاه‌مدت «عقلانی»، در بازه‌ی زمانی طولانی‌تر منجر به مصیبت‌های زیست‌محیطی شدند.

چنان‌که دیده‌ایم تباهی زیست‌محیطی محدود به سرمایه‌داری نیست. مارکس دلایل آن را توضیح داده است. او در نامه‌ای به انگلس، در بحث از کتابی نوشته‌ی «فراس» (Fraas)، چنین گفته است: "نتیجه‌ی کلی آن است که کشاورزی ... وقتی که در مسیری ابتدایی توسعه می‌یابد و به طور آگاهانه کنترل نمی‌شود (البته او به عنوان یک بورژوا به چنین نتیجه‌ای نمی‌رسد)، در پشت سر خود زمین‌های لم‌یزرع و بیابانی به جای می‌گذارد. نظیر آنچه که زمانی در ایران، بین‌النهرین و یونان رخ داد. اینجا بار دیگر یک گرایش سوسیالیستی نهفته است!" [از نامه‌ی مارکس به انگلس؛ ۲۵ مارس ۱۹۶۸] مساله آن است که در یک اقتصاد غیر

برنامه‌ریزی شده، هیچ طرح و برنامه و دغدغه‌ای برای موضوعات زیست‌محیطی وجود ندارد. تفاوت در آن است که اینک هرج‌ومرج سرمایه‌دارانه^۱ فجایع زیست‌محیطی را در مقیاسی بسیار بزرگتر از عهد باستان ایجاد می‌کند.

مشکلات زیست‌محیطی معمولاً به‌سان برخورد میان انسان‌ها و طبیعت قلمداد می‌شوند. «سبزه‌ها» استدلال می‌کنند که «رشد» امری نامطلوب است، چرا که همیشه به محیط‌زیست آسیب می‌رساند. از دید آنها مساله‌ی اساسی آن است که مردم را از تخریب و چپاول محیط‌زیست، که نهایتاً خود^۲ وابسته به آن هستند، باز داریم. اما در واقع، رشد^۳ همواره «پلید» نیست، و همیشه به مصرف بی‌رویه و خالی کردن منابع نمی‌انجامد. برای نمونه، کشور ژاپن طی ده سال بازده تولیدی خود را ۴۶ درصد افزایش داد، درحالی‌که برای چنین کاری، ۶ درصد کمتر [از دوره‌ی مشابه] انرژی مصرف نمود. [«اثر گلخانه‌ای»: Boyd and Ardill, New English Library, ۱۹۸۹]

«سبزه‌ها» در واقع حلقه‌ی بسیار مهمی را در زنجیره‌ی علیتی به فراموشی سپرده‌اند. مشکل^۴ تقابل مردم و محیط‌زیست نیست، و ما هم رابینسون کروزوئه^۵‌های جدا شده از جامعه نیستیم. بلکه مردم به میانجی^۶ بستر معینی از شیوه‌ی تولید^۷ با محیط‌زیست تعامل دارند؛ بستری که آنها در چارچوب آن خود را برای تامین معاش روزانه‌شان سازمان‌دهی می‌کنند. شیوه‌ی تولید سرمایه‌دارانه فاقد برنامه است. تباهی زیست‌محیطی به سادگی کاملاً در بیرون از ترازنامه‌ی مالی هر سرمایه‌دار^۸ منفرد جای دارد. بار دیگر مشاهده می‌کنیم که مجموع همه‌ی محاسبات «عقلانی» افراد^۹ می‌تواند حیات انسان بر روی زمین را از طریق فجایع زیست‌محیطی به خطر بیاندازد.

«انسان به واسطه‌ی آگاهی، مذهب یا هر چیز دیگری که مایلید، قابل تمایز از حیوانات است. انسان‌ها هنگامی قادر به بازشناسی خود [و درک این تمایز] می‌شوند که شروع به تولید وسایل معاش خود می‌کنند، مرحله‌ای که مشروط و منوط به تشکیلات مادی (فیزیکی) آنهاست.» (یعنی شیوه‌ی تولید) «انسان‌ها با تولید وسایل معیشت خود، به طور غیر مستقیم در حال تولید زندگی مادی خود هستند.» [ایدئولوژی آلمانی، مارکس و انگلس؛ گزیده‌ی آثار، جلد پنجم، ص. ۳۱] انسان‌ها در فرآیند کار با چیرگی فزاینده بر طبیعت، به جای پذیرش انفعالی آن، قادرند طبیعت را تغییر دهند، و به این ترتیب به زمین آسیب برسانند. در حالی‌که این تنها خانه‌ای است که ما برای همیشه خواهیم داشت! اقتصاددانان از امور بیرونی (externalities) سخن می‌گویند.

امور بیرونی چیزهایی هستند که بر ترازنامه‌ی مالی تأثیری ندارند، و بنابراین شرکت‌ها و کارخانه‌ها هم اهمیتی به آنها نمی‌دهند. برای مثال شرکتی را در نظر بگیرید که آهن و فولاد تولید می‌کند و از طریق این محصولات^۵ درآمد کسب می‌کند. البته این شرکت دود هم تولید می‌کند؛ این آلودگی قطعاً زیان بار و آزار دهنده است، اما از آنجا که شرکت بابت آن جریمه نمی‌شود، برایش اهمیتی ندارد که چقدر دود بیرون می‌دهد. اما چه کسی می‌پردازد؟ ما می‌پردازیم. ما این هزینه را از طریق ابتلاء به بیماری‌های ریوی و تنفسی می‌پردازیم. «سازمان خدمات سلامت ملی» هم با درمان ما هزینه‌ی آن دودهای تولید شده را می‌پردازد. پس ما در واقع دو بار می‌پردازیم؛ درحالی که شرکت یاد شده چیزی نمی‌پردازد. از این رو، این ادعا که بازار^۶ به طور «بهینه» ای با محیط‌زیست رفتار می‌کند، مضحک است. شرکت‌ها هزینه‌ها را به حداقل فرو می‌کاهند، چون این بهترین راه کسب درآمد است. اما آن‌ها هزینه‌هایی که دیگران باید بپردازند را به حداقل نمی‌رسانند؛ چرا که اینها جزو امور بیرونی هستند، و شرکت‌ها دغدغه‌ای بابت این‌گونه امور ندارند. درحالی‌که، برای سایر انسان‌ها، که سهم‌شان تنها تقبل و تحمل این هزینه‌هاست، اینها اموری واقعی هستند، درست همانند سنگ آهن، و ذغال سنگ [برای آن شرکت].

بنابراین چه خواهد شد اگر حیات بشر بر روی زمین در هرج و مرج تولیدات زائد خود او به فنا برود؟ آیا این هم کاملاً یک «امر بیرونی» خواهد بود؟

گرما ی‌ش جهان‌ی

بیایید این بحث را دقیق‌تر پی بگیریم. احتمالاً بزرگترین خطری که امروز جهان را تهدید می‌کند، پدیده‌ی گرما ی‌ش جهان‌ی (global warming) است. البته بهتر است این پدیده را تغییرات اقلیمی (climate change) بنامیم، چون بنا بر پیش‌بینی‌های علمی، همه‌ی بخش‌های جهان به طور یکنواخت گرم‌تر نخواهند شد. در میان دانشمندان در این باره توافق قاطعی وجود دارد که تغییرات اقلیمی [هم اینک] در حال وقوع است.

این درست است که اگر ترکیب «گرما ی‌ش جهان‌ی» را در گوگل جستجو کنید، ممکن است به برداشت متضادی برسید. یکی از پیوندهای برجسته‌ای که با آن روبرو می‌شوید مربوط به وبسایت (www.globalwarming.org) خواهد بود، که می‌کوشد مفهوم تغییرات اقلیمی را تحریف کند. این وبسایت از سوی مجموعه‌ای به نام Cooler Heads Coalition راه‌اندازی شده است و توسط «موسسه‌ی شرکت‌های

رقابتی» (Competitive Enterprises Institute) اداره می‌شود. ما پایگاه مادی این نهادها را می‌شناسیم: صنایع متکی بر سوخت‌های فسیلی مبالغ هنگفتی می‌پردازند تا موضوعات مربوط به تغییرات اقلیمی را کمرنگ و یا تحریف کنند [۱]. آنها برای این کار حتی برخی دانشمندان را خریداری می‌کنند، به همان سادگی که شما ممکن است یک بیسکویت بخرید. دامنه‌ی نفوذ آنها تا کاخ سفید می‌رسد، جایی که شخص اول ساکن آن^۱ مردی است که ثروت خود را از طریق نفت اندوخته است [منظور مولف، جرج بوش است- م.]. و به کارمندان و زیردستان خود دستور می‌دهد که شواهد علمی را نادیده بگیرند و یا تحریف کنند.

به شواهد بازگردیم: نخست آنکه کل زمین در حال گرم‌تر شدن است. دوم آنکه، این روند بخشا ناشی از عملکرد بشر است، گو اینکه دقیقاً نمی‌دانیم با چه سهمی. بسیار خوب، [در مقیاس زمانی بسیار طولانی] زمین همواره در حال نوسان میان دوره‌های گرم‌تر و سردتر بوده است (ice ages)، اما در اثر فعالیت عامل انسانی، گازهای گلخانه‌ای (که مهمترین آن گازکربنیک است) به طور فزاینده‌ای در حال انتشار به درون لایه‌های فوقانی جو هستند. انباشت این گازها در جو زمین همانند یک پتو یا گلخانه عمل می‌کند، به این معنی که به گرمای [حاصل از نور] خورشید اجازه‌ی ورود به جو زمین را می‌دهد، و این گرما را در همان‌جا به دام می‌اندازد [یعنی در حالیکه نور مرئی خورشید و گرمای حاصل از آن وارد جو زمین می‌شود، گازهای گلخانه‌ای مانع از بازنشر تابش گرمایی فروسرخ سطح زمین به بیرون از جو زمین می‌شوند، و به این ترتیب تعادل میزان گرمای ورودی و خروجی به سطح زمین را بر هم می‌زنند. م.]. بنابراین زمین گرم‌تر می‌شود. ساحت علم پیچیده است. همان‌طور که منتقدان می‌گویند اگر کل گرما از جو زمین خارج شود، ادامه‌ی حیات بر روی زمین ناممکن خواهد شد. اما به ویژه پس از دهه‌ی هشتاد، دمای زمین با نرخی سریع‌تر از همه‌ی دوره‌های پیشین در حال افزایش بوده است. از همین روست که [تداوم] مصرف سوخت‌های فسیلی از سوی بشر و انتشار گازهای گلخانه‌ای حاصل از آن، قابل سرزنش است.

آکادمی ملی علوم آمریکا گزارشی با این عنوان منتشر کرده است: «دانش تغییرات اقلیمی: تحلیلی از برخی پرسشهای کلیدی»، که با این جمع‌بندی به پایان می‌رسد: «تغییرات مشاهده شده در طی چند دهه‌ی گذشته، به احتمال بسیار زیاد ناشی از فعالیت‌های انسانی هستند.» اکنون میانگین دمای زمین بالاتر از سطحی است که در طی چهارصد هزار

سال پیش بوده است. این واقعیتِ مشهودی است که لایه‌های یخ‌های قطبی و یخچال‌های دائمی زمین در حال ذوب شدن هستند. اثر هشدار دهنده‌ی این پدیده آن است که با ذوب شدن پوشش‌های یخی، قابلیت بازتابی سطح یخ‌ها [که بخشی از نور خورشید را به بیرون از جو برمی‌گرداند- م.]، جای خود را به قابلیت جذبِ نور از سوی آب‌های تیره‌ی حاصل از ذوب یخ‌ها می‌دهد. از سوی دیگر، با گرم شدن زمین، خاک‌های منجمد (permafrost) دشت‌های قطبی و نواحی نیمه‌قطبی [مثل سیبری و آلاسکا- م.] از حالت انجماد خارج می‌شوند و مقادیر زیادی از گازگرنیک ذخیره شده در آنها آزاد می‌شود.

در عین حال، فعالیت انسانی دیگری هم وجود دارد که وضعیت کنونی را بغرنج‌تر می‌سازد. در حال حاضر سرمایه‌داران در حال قلع و قمع و نابودسازی جنگل‌های آمازون هستند؛ درست همانند آنچه که زمین‌داران اسپانیایی در دوره‌ی استعمار کوبا انجام می‌دادند، اما در مقیاسی به مراتب وسیع‌تر. بار دیگر، هدف این رویه هم کسبِ سودهای کوتاه مدت است، که این بار در قالب گسترش مزارع پرورش سویا یا مراتع و زمین‌های خوراکی دام نمود یافته است. تاکنون برخی از این زمین‌های برهنه و پاک‌تراشی شده، فرسوده شده‌اند و قدرت بارآوری خود را از دست داده‌اند. جنگل‌های آمازون سکونت‌گاه بیش از نیمی از گونه‌های زنده‌ی جهانی است و تنوع زیستی (biodiversity) به ذات خود مقوله‌ای بسیار مهم و حیاتی است. به راستی چه میزان از انواع گیاهان دارویی را تاکنون نابود و نسل آنان را منقرض کرده‌ایم؟ مهم‌تر از همه آنکه، این جنگل‌ها به مثابه مهم‌ترین پوشش گیاهی زمین، سهم عمده‌ای در جذب گازکربنیک موجود در جو زمین دارند. با قطع و پاک‌تراشی و یا سوزاندن آن‌ها، میزانی از گازکربنیک که باید توسط آن‌ها جذب می‌شد، به چرخه‌ی گرمایش زمین و تغییرات اقلیمی اضافه می‌شود.

به نظر می‌رسد که دانشمندان در گفتن اینکه دمای زمین طی قرن بیستم افزایش بی سابقه‌ای داشته است اغراق نمی‌کنند [۲]. اما باید به خاطر داشت که نیمی از این افزایش دما تنها در طی سه دهه‌ی گذشته رخ داده است و فعالیت‌های انسانی سهم تعیین‌کننده‌ای در آن داشته است. در حال حاضر پیامد این میزان از گرم شدن جو زمین، بروز خشکسالی‌ها، انقراض نسل برخی گونه‌های گیاهی و جانوری، و بالا آمدن سطح آب دریاها بوده است، که این یک در مقیاس محلی با وقوع سیل‌های مکرر همراه بوده است. با وجود اینها، شرایط همچنان به سمت وخیم‌تر شدن پیش می‌رود.

صید بی‌رویه‌ی ماهی (Overfishing)

“تصور کنید مردم چه خواهند گفت اگر دسته‌ای شکارچی تور صیادی بلندی به طول یک مایل را بین دو وسیله‌ی نقلیه‌ی عظیم نگه‌دارند و آن را با سرعت در میان دشتهای آفریقا به همراه خود بکشند.” این سرهم‌بندیِ تخیلی، مانند قطعه‌ای از فیلم‌های «ماکس دیوانه» (Mad Max)، همه چیز را بر سر راهش جاروب خواهد کرد: از حیوانات شکارگری مثل شیر و پلنگ، و گیاه‌خواران کُند در معرض انقراضی چون کرگدن و فیل، تا رمه‌هایی از آهوان و گاوهای وحشی افریقایی، و دسته‌های خانوادگی گرازها و کفتارها. ماده‌های باردار نیز در امتداد این تور عظیم جاروب می‌شوند، و تنها کوچک‌ترین حیوانات کم‌سال قادر خواهند بود از خلال شبکه‌های تور بگریزند. ... برای حدود یک سوم حیواناتی که در این تور گرفتار میشوند بازاری وجود ندارد، زیرا طعم خوبی ندارند، یا صرفاً به این دلیل ساده که بسیار کوچک‌اند یا بسیار له و لَورده‌اند. توده‌ای از لاشه‌ها نیز در دشت تخلیه می‌شوند تا توسط مُردار خواران مصرف شوند. این شیوه‌ی مؤثر اما فوق‌العاده غیرگزینشیِ کشتارِ حیوانات، ماهی‌گیری با تور متحرک (trawling) نامیده می‌شود.” [چارلز کلاور: چگونه صید بی‌رویه‌ی ماهی‌ها دنیا و مصرف غذایی ما را تغییر می‌دهد. Ebury Press, ۲۰۰۵]

چنین چیزی نباید مجاز باشد، اما واقعیت دارد و در حال رخ دادن است. هنگامی که منطقه‌ی غنیِ ماهی‌گیریِ «گرند بَنکز» (Grand Banks) در سواحل نیوفاندلند (Newfoundland) کشف شد، گفته می‌شد (با کمی اغراق) می‌توانید از میان آب با قدم گذاشتن بر پشت ماهی‌ها رد بشوید، بی‌آنکه پای شما خیس شود. اکنون اما این سواحل بسته شده‌اند و ماهی کُدِ اطلس (Atlantic cod) یک گونه‌ی در معرض انقراض محسوب می‌شود. نظیر این اتفاق برای «نیزه‌ماهیِ آبی» (blue marlin) هم رخ داده است. به همین سان، اکنون نسل «ماهی تونِ آبی» (bluefish tuna) نیز در حال انقراض است. در عین حال، به رغم ممنوع‌شدن ماهی‌گیری در سواحل «گرند بَنکز» از سال ۱۹۹۲، این منطقه هیچ‌گاه به لحاظ بارآوری دریایی ترمیم نشد. ماهی‌گیری بی‌رویه مثالی است از اینکه چگونه حرص و طمع سرمایه‌دارانه بشر را با فجایع زیست‌محیطی مواجه می‌کند.

«کلاور» روزنامه‌نگار نشریه‌ی «دیلی تلگراف» است، پس انتظار نمرود که تحلیلی سوسیالیستی [از آنچه گه گزارش کرده است] ارائه دهد. اما او این واقعیت را روشن ساخته است که چگونه کشورهای اروپایی به شرکت‌های سازنده‌ی ادوات ماهی‌گیری با تور متحرک^۵ یارانه

(کمک‌هزینه) می‌دهند تا روند کنونی ماهی‌گیریِ بی‌رویه را وخیم‌تر سازند؛ اینکه چگونه صنایع ماهی‌گیری در اثر بحرانِ کمبود ماهی‌های متعارف، که ناشی از عملکرد خود آنهاست، در جستجوی کمک مالی و اعانه‌های دولتی هستند؛ و اینکه چگونه پس از نابودسازیِ مناطق ماهی‌گیری در مجاورتِ سواحل آمریکا و اروپا، اینک صنایع «ماهی‌گیری با تور متحرک» به سواحل آفریقا هجوم آورده‌اند تا همان کسب‌وکارِ فلاکت‌آورِ متکی بر صید بی‌رویه را در آنجا تکرار کند. این صنایع در طی این فرآیند معیشتِ ماهی‌گیران محلی را نابود خواهند ساخت، یعنی معیشت کسانی را که طی نسل‌های متوالی به شیوه‌ای پایدار (sustainable) در مجاورت سواحلشان ماهی‌گیری کرده‌اند.

از اینجا به کجا می‌رویم؟

آیا تحلیل‌ها و برنامه‌ی «سبزها» برای رویارویی با مشکلات زیست‌محیطی به ما کمکی می‌کنند؟ اگر چه سبزها دارای مجموعه‌ی منسجمی از ایده‌ها نیستند (برخی حتی ممکن است آن‌ها را سوسیالیست تلقی کنند)، دو رگه‌ی فکری مشترک به طور مداوم در تبلیغات آن‌ها تکرار می‌شوند:

«جمعیت سیاره‌ی زمین بیش از حد زیاد شده است.»؛ «منابعِ کافی برای همه‌ی انسان‌ها وجود ندارد.»

این باورها برآمده از انگاره‌های اقتصاددانان مرتجعی به نام توماس مالتوس است، که مهم‌ترین آثارش در سال‌های واپسین قرن هجدهم و ابتدای قرن نوزدهم منتشر شده‌اند. بر مبنای دیدگاه مالتوس، طبیعت برای ما ضیافتی فراهم آورده است که ظهور اضافه جمعیت بر سیاره‌ی زمین، این ضیافت را مختل ساخته است. مالتوس فکر می‌کرد که بریتانیا دارای اضافه جمعیت است. در دوره‌ای که او ایده‌هایش را می‌نوشت، احتمالاً جمعیتی کمتر از ده میلیون نفر در بریتانیا زندگی می‌کردند، که نیمی از این جمعیت درگیر کشاورزی و فعالیت‌های مربوطه بودند. اکنون این جزیره میزبان جمعیتی بالغ بر شصت میلیون نفر است که کمتر از پنج درصد آن درگیر تولید غذای کل این جمعیت هستند. در واقع ما تمام مواد غذایی مورد نیازمان را خود تولید نمی‌کنیم؛ بلکه برای پرداختِ هزینه‌ای مواد غذایی‌مان کالاهای کارخانه‌ای و خدمات مالی و دیگر خدمات را صادر می‌کنیم، و سایر کشورها بنا بر جایگاه خود در نظام تقسیم کار جهانی، رویه‌ای معکوس را انجام می‌دهند. متغیر اساسی‌ای که در نظریات مالتوس غایب بود، بهره‌وری است. این به معنای آن است که زمین می‌تواند مواد غذایی لازم برای جمعیت رو به رشدی از انسان‌ها را در طی زمان تأمین کند.

با بهبود پیوسته‌ی استانداردهای زندگی طبقه‌ی کارگر در نیمه‌ی دوم قرن نوزدهم، ایده‌های مالتوس به طور وسیعی بی‌اعتبار شدند (چرا که مطابق نظریه‌ی او این امر ناممکن می‌نمود). بهره‌وری ارتقاء یافت و طبقه‌ی کارگر از طریق مبارزه‌ی طبقاتی قادر شد که از بخشی از ثروت تولید شده توسط خودش برخوردار گردد.

نظریه‌ی پایه‌ای مالتوس درباره‌ی جمعیت هنوز هم به طور مکرر از سوی مصیبت‌اندیشانِ (doomsayers) مدرن احیاء می‌شود. با این حال، این نکته هم قابل توجه است که مالتوس به عنوان نماینده‌ای از طبقه‌ی صاحبان زمین، به طور ماهرانه‌ای واقعیتِ تقسیم جامعه به طبقات را نادیده می‌گرفت و اینکه برخی مردم در مقایسه با سایرین، سهم بزرگتری از منابع را دریافت می‌کنند. در مقابل، او عملاً فقرا را به خاطر فقرشان سرزنش می‌کرد.

اما آیا این درست نیست که منابع طبیعی محدود هستند؟ البته که این‌گونه است. اما ما دقیقاً نمی‌دانیم که این منابع چه هستند و میزان آن‌ها چقدر است. مورد نفت را در نظر بگیریم. حتی روشن نیست که شرکت‌های بزرگ نفتی چه میزانی از ذخایر نفتی را تحت مالکیت خود دارند. شرکت «بریتیش پترولیوم» (BP) اخیراً «گزارشی» از میزان ذخایر مهم خود منتشر کرده است. به واقع، این شرکت تصریح کرده است که نفت، که مردم فکر می‌کردند از ۳۰۰ میلیون سال پیش در لایه‌های زیرین زمین جای داشته است، در واقع [دیگر] وجود ندارد. آیا این به معنای آن است که ذخایر بالقوه‌ی جهانیِ نفت خام واقعاً تحلیل رفته است؟ سهام‌داران این شرکت، گزارش یاد شده را صرفاً نوعی حقه‌ی مالی می‌انگارند. مسلماً در اثر این ماجرا قیمت سهام مربوطه کاهش یافت. اما برآورد میزان کنونی منابع جهانی، فارغ از اینکه در مالکیت شرکت‌ها باشند یا صرفاً در انتظار استخراج از دل زمین باشند، بسیار دشوارتر از جمع بستن ساده‌ی آن‌ها بر اساس حدس‌های شرکت‌ها درباره‌ی موجودیِ ذخایرشان است.

برخی از دلایل این امر از این قرار است: اگر قیمت نفت خام دو برابر شود و به سطح بشکه‌ای ۷۷ دلار بالا برود (در زمانی نه چندان پیش‌تر، قیمت نفت بشکه‌ای ۳۵ دلار بود؛ اما در زمان زمان انتشار این مقاله واقعاً به چنین سطحی رسیده است)، استخراج نفت در همه‌ی بخش‌های ذخایر نفتی موجود، ناگهان توجیه اقتصادی (از نظر سودآوری) می‌یابد و همه‌ی بخش‌های ذخایر نفتی اهمیت بالایی پیدا می‌کنند. اما اگر قیمت نفت خام به نصف آن کاهش بیابید، بسیاری از این منابع واقعی، دیگر به لحاظ اقتصادی ذخایر نفتی به شمار نمی‌روند. این

امر کاملاً در راستای منطق سرمایه‌داری است. دانشمندان از دهه‌ها پیش تاکنون از چگونگی استخراج نفت از لایه‌های سنگی اشباع شده از قیر (bituminous shale) آگاهند. اما تحت قوانین سرمایه‌داری، استخراج آن^{۱۰} اقتصادی و به صرفه نیست.

حتی اگر بپذیریم که ما هم‌اکنون در آستانه‌ی مرزهای نهایی منابع قرار داریم، پاسخ ما چه باید باشد؟ مالتوس به مثابه توجیه‌کننده‌ی ثروتمندان، مقوله‌ی نابرابری‌های موجود در جوامع ما را با زیرکی از تحلیل‌های خود حذف کرد. مطمئناً نخستین کاری که باید بکنیم حذف شیوه‌ی زیست مصرفی تجمّل‌آمیز ثروتمندان است، که میزان نامتناسبی از منابع زمین را می‌بلعد. دومین اقدام لازم، انجام یک پیمایش و برآورد جهانی از منابع موجود است، تا دریابیم دقیقاً چه میزان از همه‌ی این منابع را در اختیار داریم.

سپس باید بر بدیل‌های تولیدی و انطباقی متمرکز شویم. نیازمند آنیم که درباره‌ی بدیل‌های سوزاندن سوخت‌های فسیلی به دقت چاره‌اندیشی کنیم. اما تحت نظام سرمایه‌داری قادر به انجام چنین کاری نخواهیم بود؛ بخشی به دلیل منافع ویژه و مقرری که سرمایه‌داران حوزه‌ی هیدروکربن از آن سود می‌برند، نظیر آنان که اینک در کاخ سفید مستقر شده‌اند و بر فرآیندهای تصمیم‌گیری در بیشتر دولت‌های سرمایه‌داری چیرگی دارند. در واقع بخش‌های مسلط در طبقه‌ی صاحبان سرمایه آن‌هایی هستند که با حوزه‌ی سوخت‌های فسیلی پیوند دارند. مشکل دیگر آن است که انرژی‌های بادی و موجی (wave energy) و سایر منابع انرژی پایدار (sustainable) از سوی سرمایه‌داران^{۱۱} جدی نگاشته نمی‌شوند، چون آن‌ها نمی‌توانند برای کسب سود هنگفت از این حوزه‌ها راهی بیابند. بنابراین تحقیقات کافی درباره‌ی قابلیت به‌کارگیری و زیست‌پذیری این منابع انرژی جایگزین انجام نشده است. سرانجام، اگر واقعاً ضروری است، تا موقعی که انرژی‌های جایگزین پا به عرصه بگذارند، ما باید نظام عادلانه‌ای از سهمیه‌بندی منابع را پیاده‌سازی کنیم.

اما تحت سیطره‌ی نظام سرمایه‌داری چگونه قادر به انجام این اقدامات خواهیم بود؟ ما قادر به این کار نخواهیم بود. مکانیزم قیمت که مورد تحسین اقتصاددانان واقع می‌شود، اساساً [مکانیزمی] واکنشی است. هنگامی که قیمت بنزین بالا می‌رود، مردم بیشتر به خرید اتومبیل‌هایی با مصرف بهینه‌ی سوخت گرایش می‌یابند. اما واقعیت افزایش قیمت‌های نفت در واقع نشانه‌ای از آن است که سرمایه‌داری در حال تلف کردن منابع زمین بوده است. بنابراین برنامه‌ی عمل ما در

رابطه با محیط زیست، طرحی برای سوسیالیسم جهانی خواهد بود.

آیا سرمایه‌داری جهانی کاری در جهت رفع آشفتگی‌ها و مشکلاتی که در این مدت به بار آورده است انجام خواهد داد؟ حتی امپریالیست‌های تحت محاصره‌ی «مافکینگ» (Mafeking) هم به منظور بقای خود، برای دوره‌ای^۵ راهکار سهمیه‌بندی (کمونیسم در مصرف) را در پیش گرفتند. [اشاره به نبرد معروفی موسوم به «جنگ دوم بوئرها» است که به سال ۱۸۹۹ میان نیروهای انگلیسی و مستعمره‌نشینان هلندی تبار آفریقای جنوبی در گرفت. طی این نبرد نیروهای انگلیسی برای چندین ماه - در منطقه‌ی «مافکینگ»- به محاصره‌ی بوئرها در آمدند- م.]

شاید سرمایه‌داری قادر به انجام کارهایی باشد؛ اما نمونه‌ی ماهیگیری بی‌رویه نشان‌دهنده‌ی مشکلات پیش‌روی این امکان است. دولت سرمایه‌داری در اسارت منافع مقرر سرمایه‌داران قرار دارد؛ صنعت کشتی‌سازی و صنعت ماهیگیری برای دریافت کمک‌های مالی و یارانه‌های دولتی فریاد و فغان سر می‌دهند. رقابت^۶ که همواره ضعیف‌ترین‌ها را از دور خارج می‌کند، تنها در کتاب‌های درسی مطلوب است، نه برای افراد و بخش‌هایی مانند آنها. همچنان‌که دسترسی به منابع دشوارتر می‌شود، کشورهای سرمایه‌داری با شرارت و درنده‌خویی بیشتری با یکدیگر می‌ستیزند. کشورهای آفریقایی برای ایستادگی در برابر ناوگان ماهیگیری با توره‌های متحرک اعزام شده از سوی اتحادیه اروپا توان اندکی دارند.

بیرون از کاخ سفید (جایی که هواداران «مسطح بودن زمین» در آن مستقرند)، توافق عامی در این باره وجود دارد که گرمایش جهانی مشکل بسیار بزرگی است، و در واقع بزرگترین مشکل زیست‌محیطی است که جهان تاکنون با آن مواجه شده است. قدرت‌های سرمایه‌داری در شهر کیوتو ملاقات کردند و به توافق دست یافتند [اشاره به «پیمان کیوتو» [۳] - م.]، که دولت آمریکا از تعهد به آن سر باز زده است. اما آمریکا با جمعیتی کمتر از پنج درصد جمعیت جهان، یک‌چهارم کل گازکربنیک انتشار یافته به جو زمین را تولید می‌کند [در اینجا آن بخشی از گازکربنیک راه یافته به درون جو مورد نظر است که منشأ غیرطبیعی، و یا خاستگاهی انسانی یا anthropogenic دارد- م.]. بر این اساس، امتناع دولت آمریکا، پیمان یاد شده را تا حد زیادی بی‌معنا می‌سازد. اما بسیاری از کشورهای هم که متعهد شدند مطابق با اهداف پیمان کیوتو، افزایش انتشار گازکربنیک (نه انتشار گازکربنیک) را متوقف سازند، در اجرای آن شکست خوردند. چرا که برای یک دولت سرمایه‌داری بسیار دشوار است که فعالیت‌های ده‌ها هزار

شرکت سرمایه‌داری را که عامل اصلی انتشار گازکربنیک هستند کنترل نماید. همگان در این مورد توافق دارند که پیمان کیوتو مشکل گرمایش زمین را حل نخواهد کرد. این توافق‌نامه معمولاً به عنوان «قدم اول» توصیف می‌شود، اما کیست که نداند که همین قدم نخست نیز در واقع هرگز برداشته نشده است.

بر این اساس، سوسیالیسم جهانی تنها راهی است که از طریق آن قادر به حفاظت از محیط‌زیست خواهیم شد؛ یعنی حفاظت از سیاره‌ی زمین، که خانه‌ی مشترک ماست.

پانوش (توضیحات مترجم):

[۱] علاوه بر نمونه‌ی ذکر شده از سوی مولف، وبسایت‌های متعددی - به ویژه در آمریکا - حول تشکیک شواهد و برهان‌های علمی مربوط به گرمایش زمین و یا نفی نقش عامل انسانی در تغییرات اقلیمی «فعالیت» می‌کنند. برخی از وبسایت‌های شناخته‌شده‌تر در این زمینه عبارتند از:

CO₂ Science:

<http://www.co2science.org>

NIPCC:

<http://climatechangereconsidered.org>

Heartland:

<http://heartland.org>

نکته‌ی جالب توجه در مورد فعالیت‌های «شبه علمی» یا «شبه روشنگرانه»ی این‌گونه وبسایت‌ها، چگونگی وابستگی‌های نهادی و مالی آنهاست. برای مثال موسسه‌ی «Heartland» که ۲۹ سال سابقه‌ی فعالیت، و بودجه‌ی سالانه‌ی برابر ۶ میلیون دلار دارد، اهداف بنیادین خود را (در بخش درباره‌ی ما) چنین معرفی می‌کند:

“ ماموریت «Heartland» کشف، گسترش و ارتقای راهکارهای مبتنی بر «بازار آزاد» برای مشکلات اقتصادی است. ”

در باب علت پافشاری کمپانی‌های بزرگ و به ویژه کنسرن‌های بزرگ نفتی بر انکار نقش عامل انسانی در روند گرمایش زمین شاید گزارشی که اخیراً، همزمان با کنفرانس جهانی زیست‌محیطی ورشو (نوامبر ۲۰۱۳)، در روزنامه‌ی گاردین منتشر شده است تا حدی گویا باشد:

نود شرکت به تنهایی عامل تولید دو سوم گازهای گلخانه‌ای در جهان

یک پژوهش تازه نشان می‌دهد که ۹۰ شرکت در جهان به تنهایی دو سوم گازهای گلخانه‌ای در جهان را تولید می‌کنند. اکثر این شرکت‌ها در صنایع نفت و گاز فعال هستند و بیشترشان نیز شرکت‌های سرمایه‌گذاری به شمار می‌روند.

[۲] دویچه وله: هشدار کارشناسان در مورد خطر فروپاشی اکوسیستم جهانی

کارشناسان در آستانه نشست سازمان ملل در برزیل هشدار داده‌اند که تغییرات اقلیمی، رشد جمعیت و نابودی روزافزون محیط زیست می‌تواند در همین قرن کنونی به فروپاشی برگشتناپذیر اکوسیستم در جهان بیانجامد.

[۳] «پیمان کیوتو» (Kyoto Protocol): در دسامبر ۱۹۹۷ طی کنفرانسی به ابتکار سازمان ملل متحد در شهر کیوتو، برنامه‌ای برای کاهش نرخ فرآیندهای انتشار سالانه‌ی گازهای گلخانه‌ای از سوی کشورها - به ویژه گازکربنیک-مدون شد،

که به نام «پیمان کیوتو» شناخته می‌شود. در این توافق‌نامه [که دولت‌های آندورا، سودان جنوبی، آمریکا و کانادا از پیوستن نهایی به آن امتناع کردند] به دلیل سهم بیشتر کشورهای توسعه‌یافته در انتشار گازهای گلخانه‌ای در طی دوران رشد صنعتی آن‌ها (از ۱۵۰ سال پیش تا کنون)، برای این کشورها تعهدات بیشتری لحاظ شده است. در سال ۲۰۰۱ در جهت تدارک مقدمات اجراء و پیاده‌سازی این پیمان، مفاد توافقات مدون پیشین، در قالب «توافقات مراکش» تدقیق شد و مقرر گردید که از سال ۲۰۰۵ اجرای این برنامه‌ها از سوی کشورهای امضاء کننده الزامی گردد. در این برنامه همچنین رویه‌ای عملی برای برآورد منظم و دقیق میزان انتشار گازهای گلخانه‌ای از سوی کشورها پیش‌بینی شد؛ و نیز امکانی برای تبادل تجاری سهم‌های مقرر کشورهای توسعه‌یافته در انتشار گاز کربنیک (Carbon Trade Exchange) تا سال ۲۰۱۵ در نظر گرفته شده است [که از دید بسیاری از منتقدین^۵ تصمیم مناقشه‌انگیزی تلقی می‌شود]. نخستین فاز اجرای رسمی این توافق‌نامه برای دوره‌ی زمانی بین سال‌های ۲۰۰۸ و ۲۰۱۲ در نظر گرفته شد؛ پس از آن در دسامبر ۲۰۱۲ در نشست تازه‌ای در قطر، «اصلاحیه‌ی دوحه بر پیمان کیوتو» مدون شد که به موجب آن^۶ دور تازه‌ای برای تعهد کشورها به این پیمان (از ابتدای سال ۲۰۱۳ تا انتهای سال ۲۰۲۰) تعیین شد. در این اصلاحیه همچنین بندهایی از توافقات پیمان کیوتو بر مبنای تجربیات فاز اول پیاده‌سازی آن^۷ مورد بازبینی و اصلاح قرار گرفت. به موجب «اصلاحیه‌ی دوحه»، برای فاز دوم اجرای پیمان کیوتو، بر فهرست گازهای گلخانه‌ای موضوع تعهد کشورها افزوده شد. با این حال از میان کشورهای توسعه‌یافته، علاوه بر آمریکا (که از پیوستن نهایی به این پیمان خودداری کرده بود) و کانادا (که پس از پیوستن، در سال ۲۰۱۱ از این معاهده خارج شد) کشورهای ژاپن، روسیه و زلاند نو از پذیرش گازهای اضافه شده به فهرست گازهای گلخانه‌ای فاز دوم اجرای این پیمان امتناع کرده‌اند. [توضیحات فوق ترجمه‌ی فشرده‌ای است از بخش آغازین مدخل مربوط به «پیمان کوتو» در وبسایت «برنامه‌ی میثاق تغییرات اقلیمی سازمان ملل»: United Nations Framework Convention on Climate Change]

با این حال، پیمان کیوتو همواره از زوایای زیادی مورد انتقاد بوده است، که مهمترین آن‌ها عبارتند از: ناکافی بودن برنامه‌ی مدون شده در مقایسه به نرخ رشد عوامل انسانی^۸ مسبب تغییرات اقلیمی؛ فقدان اهرم‌های اجرایی برای پیاده‌سازی و پیشبرد توافقات انجام شده و ملزم ساختن کشورها به اجرای تعهداتشان. در عمل نیز این پیمان تاکنون تأثیر واقعی^۹ چندانی در مهار نرخ فزاینده‌ی تولید گازهای گلخانه‌ای نداشته است، که این واقعیت^{۱۰} با در نظر گرفتن شکاف زیست‌محیطی^{۱۱} هم‌بسته با منطق سرمایه و نیز اولویت حفظ نرخ سود و رشد اقتصادی - به ترتیب - برای شرکت‌ها و کشورهای سرمایه‌داری^{۱۲} (که لاجرم توافقات بین‌المللی را به حاشیه می‌برد) نباید اساساً جای شگفتی باشد. [م.]